

نقد و تحلیل مقایسه‌ای منطق داستانی بهرام گور در شاهنامه و

متون تاریخی قدیم

افسانه حسن‌زاده دستجردی

دانش‌آموخته دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

(از ص ۱۲۷ تا ۱۴۶)

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۰/۱۸

تاریخ پذیرش: ۹۱/۱۱/۰۸

چکیده:

دو نوع متفاوت روایت تاریخی و روایت شاعرانه از داستان بهرام گور وجود دارد. در یک سو، دیدگاه تاریخ‌نویسان و در سوی دیگر، نگاه فردوسی به عنوان شاعری داستان‌پرداز درباره این موضوع می‌باشد در این مقاله، تلاش نگارنده بر آن است که بر اساس تعریف دو نوع نگاه تاریخی و شاعرانه، به این تفاوت دیدگاه‌ها صورت تحقیقی بدهد.

برخی از تفاوت‌ها، دخالت عمیقی در سیر و طرح روایت ندارند و تنها به لحاظ کمی و آماری اختلاف‌هایی در برخی از عناصر نه چندان مؤثر در داستان به وجود می‌آورند. اختلاف نظر فردوسی و تاریخ‌نویسان درباره زمان تولد، سن، مدت پادشاهی بهرام و... از این گونه‌اند. دسته‌ای دیگر از تفاوت‌ها، دیگرگونگی نگاه‌ها را در نوع طراح‌ی روایت و عواملی چون شخصیت‌پردازی، طرح، انسجام متن و... می‌رسانند.

بی‌تردید مهم‌ترین علت وجود این اختلافات را باید در تفاوت شیوه بیان متن ادبی و متن تاریخی جست؛ متن ادبی دارای سبک و بیان زبانی متمایزی از متن تاریخی است. البته در شکل‌گیری این اختلاف‌ها، مسایلی چون مقتضیات اجتماعی و مذهبی زمان فردوسی هم دخیل بوده‌اند که در این مقاله به اختصار بررسی شده‌اند.

واژه‌های کلیدی: شاهنامه، بهرام گور، داستان، بررسی، تاریخ و اختلاف نگاه‌ها.

مقدمه

داستان بهرام گور نیز همچون بیشتر داستان‌های تاریخی، هم رویه تاریخی دارد و هم رویه اسطوره‌ای و حماسی. او یکی از پادشاهان برجسته ساسانی است که شخصیتش در حاله‌ای از افسانه‌ها و واقعیات غیر تاریخی پیچیده شده است. کارها و رخدادهایی به او نسبت داده‌اند که به لحاظ تاریخی محل شبهه هستند. در طول تاریخ، گروهی در جایگاه تاریخ‌نویس به زندگی و شخصیت او نگریسته‌اند و گروهی نیز داستان زندگی او را دست‌مایه شعری و هنری خویش قرار داده‌اند. نگارنده، در این مقاله، قصد جداسازی واقعیت از افسانه و زدودن چهره بهرام از افسانه‌ها را ندارد؛ بلکه هدف از طرح این موضوع بیشتر طرح تفاوت‌هایی است که به لحاظ صوری بین نظر تاریخ‌نویسان و شاعران درباره این داستان وجود دارد. از میان شاعران نیز تکیه نگارنده بر شاهنامه است؛ در این نوشته، چهره بهرام ضمن مقایسه روایت تاریخ‌نویسان و روایت فردوسی از زندگی او بررسی می‌شود.

خلاصه داستان بر اساس شاهنامه

یزدگرد، در روز هرمزد از ماه فروردین صاحب فرزندی شد که او را بهرام نامید. ستاره‌شناسان طالع کودک را نیکو دیدند و اقبال و پادشاهی او را در آینده نوید دادند. یزدگرد، کودک را به دست حاکمان یمن سپرد تا او را در هوای آزاد و پاک سرزمین خود پرورانند. بهرام کودکی باهوش بود و پس از آنکه دوران خردسالی را پشت سر گذاشت با وجود صغر سن، از پروراننده خود خواست که او را به دست فرهنگیان داننده بسپارد تا به او اقسام هنرها و دانش‌ها را بیاموزند. بهرام، پس از کسب مهارت در سوارکاری، تیراندازی، شکار، جنگجویی و بر خورداری از صحبت کنیزکان اغلب اوقات را به شکار و تفریح می‌گذراند. داستان شکار گورخر و شیر که بهرام آنها را با هم به زمین دوخت، شکار شترمرغ و آهوان نر و ماده در حضور کنیزک خود، آزاده، که در مقابل هنرنمایی‌های بهرام گستاخی کرد و به مجازات آن در زیر پای شتران له شد، از جمله داستان‌های این دوره زندگی بهرام هستند. بهرام پس از کسب کمالات، به نزد پدر بازگشت؛ اما چنان که انتظار داشت، مورد توجه و محبت او قرار نگرفت. بر اثر خطایی

ناخواسته پدر بر او خشم گرفت و او را به زندان افکند. تا اینکه فرستاده روم از او نزد پدر شفاعت کرد. بدین گونه، بهرام از زندان آزاد شد و به نزد منذر بازگشت.

چون یزدگرد درگذشت، بزرگان ایران مردی از تبار سرفرازان به نام خسرو را به جای بهرام بر تخت نشانند. بهرام با شنیدن این خبر برای باز پس گرفتن سلطنت به ایران لشکر کشید، اما بزرگان مملکت با وجود انتخاب شدن بهرام در قرعه، باز، از بازگرداندن پادشاهی به او سر باز زدند. بهرام آزمایش برداشتن تاج از میان دو شیر را مطرح کرد و با پیروز شدن در این آزمایش حکومت را به دست گرفت. این وقایع به روایت فردوسی در شاهنامه، در آذرماه روز سروش اتفاق افتاده است، اما آنجا که بهرام می‌خواهد در جامه فرستاده شاه ایران با نامه‌ای از او، به دربار شاه هند برود، روز اردیبهشت از خردادماه، روز رسیدن او به پادشاهی اعلام می‌شود.

بهرام پس از رسیدن به سلطنت، به بزرگان ایران هدایایی بخشید؛ به منذر و نعمان نیز خلعت داد؛ موجب سپاهیان را پرداخت؛ نرسی را فرمانده سپاه خود کرد؛ رانندگان یزدگرد را فرا خواند و به مردم نوید دادگری داد. داستان‌های لنیک آبکش و براهام جهود، مهربنداد و شکار شیران نر و ماده، کبروی میخواره و حرام کردن می، کودک کفشگر و حلال کردن دوباره شراب، ویران شدن ده آباد و آبادی دوباره آن، بهرام و دختران آسیابان، یافتن گنج جمشید، بهرام و برزین و دختران چامه‌گوی، دوختن گوران نر و ماده به هم، ماهیار گوهرفروش و بهرام و آرزو، فرشیدورد و پنهان کردن اموال، بازرگان و شاگرد و بهرام و زن شیردوش متعلق به این دوران از زندگی بهرام هستند.

بهرام چنان در شکار و خوش‌گذرانی افراط کرد که شاهان اطراف از جمله خاقان به سرزمین او طمع بستند و به ایران حمله کردند. بزرگان، شاه را به علت اشتغال به لهو و لعب و رها کردن مملکت سرزنش کردند، ولی بهرام که در نهران لشکر می‌آراست، در نبرد با دشمنان به پیروزی دست یافت. پس از آن در ایران نیز به تعمیر پل و ساختن رباط و دستگیری از بیوگان، یتیمان و پیران پرداخت و غنایم جنگی را به لشکریان بخشید. این پادشاه در طول پادشاهی خود، یک بار برای آگاهی از کار سنگل، شاه هند، در لباس فرستاده و به طور ناشناس به این کشور رفت و در آنجا هنرهای بسیاری از خود نشان داد که مورد توجه سنگل قرار گرفت. سنگل برای نگه داشتن بهرام نزد خود، دخترش،

سپینود، را به او داد. پس از این ازدواج، بهرام با نقشه و زمینه‌چینی سپینود، و همراه او رهسپار ایران شد. پادشاه هند پس از آگاهی از هویت بهرام سرزمین قنوج را به او واگذار کرد و منشور هند را به سپینود داد. سرانجام، به یاد مرگ و روز بد افتاد و پس از آنکه دریافت که تا بیست و سه سال دیگر از ثروت بی‌نیاز است، غم فردا را از دل به در کرد، خراج مردم را بخشید و رعیت را بی‌نیاز کرد. در این زمان بهرام چهل سال داشت. در پی بخشیدن خراج و بی‌نیازی مردم، مشاغل از رونق افتاد و کشور دچار آشوب شد. از این رو، بهرام برای اصلاح امور، قوانینی وضع کرد و صاحبان حرف و کشاورزان را به کارکردن ترغیب کرد و از مجازات بیم داد. نیز برای رامش مردم از رای هند خواست که ده‌هزار لوری به ایران بفرستد. پس از اتمام کارها، فرزندش را به جانشینی انتخاب کرد و در حالی که شصت و سه سال از عمرش سپری شده بود، وفات یافت.

مواد اختلاف بین اقوال مورخان قدیم و فردوسی

اقوال مورخان قدیم درباره دوران زندگی و پادشاهی بهرام گور بسیار کمتر از گفته‌های فردوسی در شاهنامه است. به جز حکایت بهرام و آزاده و شکار آهوان نر و ماده که در کتاب‌های تاریخ ثعالبی، *مُجمل‌التواریخ و القصص و النهایه‌الأرب فی أخبار‌الفرس والعرب* و *آفرینش و تاریخ آمده است* (ثعالبی نیشابوری، ۱۳۶۸: ۳۵۰؛ بهار، ۱۳۸۹: ۶۹؛ دانش‌پژوه، ۱۳۷۵: ۲۵۵؛ مقدسی، ۱۳۷۴: ۵۱۶) و حکایت شکار شیر و گورخر و دوختن آنها با تیر به یکدیگر که در تاریخ طبری، تاریخ بلعمی، تاریخ ثعالبی و *النهایه‌الأرب فی أخبار‌الفرس والعرب* ذکر شده است (طبری، ۱۳۶۸: ۶۱۶؛ بلعمی، ۱۳۴۱: ۹۳۰؛ ثعالبی نیشابوری، ۱۳۶۸: ۳۵۱؛ دانش‌پژوه، ۱۳۷۵: ۲۵۵)، از داستان‌های دیگر شاهنامه در روزگار پادشاهی بهرام، در منابع تاریخی قدیم اثری نیست. در موارد و حوادثی نیز که هم تاریخ‌نویسان و هم فردوسی نقل کرده‌اند، تفاوت‌هایی بین روایت فردوسی و روایت آنها و حتی بین روایت مورخان قدیم مشاهده می‌شود. مقایسه روایت مورخان قدیم و روایت فردوسی با روایت مورخان جدیدی که تاریخ روزگار ساسانیان را نوشته‌اند نیز اختلافاتی را آشکار می‌کند. برای بررسی علل وجود این اختلاف نظرها و گستردگی مطالب در شاهنامه لازم است که ابتدا

موارد اختلافی که از همه برجسته‌تر هستند و در بیشتر متون تاریخی نقل شده‌اند، ذکر شود. ما در اینجا این موارد اختلاف را به دو دسته تقسیم کرده‌ایم:

الف) اختلافات جزئی و کم‌اهمیت که در سیر روایت تغییری ایجاد نمی‌کنند:

۱. در شاهنامه بهرام پس از گذشت هفت سال از پادشاهی یزدگرد متولد می‌شود (فردوسی، ۱۳۷۹: ۲۶۶)، اما در نه‌ایه‌الأرب ولادت بهرام در سال دوم حکومت یزدگرد اتفاق می‌افتد (دانش‌پژوه، ۱۳۷۵: ۲۵۳).

۲. در برخی منابع از منذر بن نعمان به عنوان مرتی بهرام نام برده شده است (دینوری، ۱۳۶۴: ۷۸؛ بهار، ۱۳۸۹: ۶۹؛ ثعالبی نیشابوری، ۱۳۶۸: ۳۴۸؛ بیضاوی، ۱۳۸۲: ۴۳) و در برخی دیگر، نعمان (بلعمی، ۱۳۴۱: ۹۲۳؛ یعقوبی، ۱۳۴۲: ۱۹۹). برخی منابع نیز نام نعمان بن منذر و منذر هر دو را ذکر کرده‌اند (ابن بلخی، ۱۳۴۳: ۸۷؛ مقدسی، ۱۳۷۴: ۵۱۶؛ دانش‌پژوه، ۱۳۷۵: ۲۵۳؛ طبری، ۱۳۶۸: ۶۱۴؛ فردوسی، ۱۳۷۹: ۲۶۷).

۳. بر اساس بیشتر منابع، امیران عرب در آن روزگار فرمانروای حیره بوده‌اند و بهرام را نیز با خود به حیره می‌برند تا در هوای خوش آنجا نشو و نما کند (ابن بلخی، ۱۳۴۳: ۸۷؛ ابن‌خلدون، ۱۳۶۳: ۲۰۰؛ دینوری، ۱۳۶۴: ۷۸؛ مسعودی، ۱۳۴۹: ۲۵۶؛ طبری، ۱۳۶۸: ۶۱۰؛ بلعمی، ۱۳۴۱: ۹۲۳؛ ثعالبی نیشابوری، ۱۳۶۸: ۳۶۰؛ دانش‌پژوه، ۱۳۷۵: ۲۵۳؛ مقدسی، ۱۳۷۴: ۵۱۶). در مجمل‌التواریخ و القصص، به جای حیره، از سرزمین عراق نام برده شده است (بهار، ۱۳۸۹: ۶۹) و در تاریخ یعقوبی از سرزمین عربستان (یعقوبی، ۱۳۴۲: ۱۹۹)، اما فردوسی، منذر را شاه یمن نامیده است و از آن مکان، به عنوان محل نشو و نمای بهرام نام برده است (فردوسی، ۱۳۷۹: ۲۶۸).

۴. برخی از مورخان گویند که بهرام در حیره در قصر خورنق اقامت گزید (ابن‌خلدون، ۱۳۶۳: ۳۰۸؛ بلعمی، ۱۳۴۱: ۹۲۳؛ طبری، ۱۳۶۸: ۶۱۰؛ مسعودی، ۱۳۴۹: ۹۴). عده‌ای قصر سدیر را نیز نام می‌برند (مقدسی، ۱۳۷۴: ۵۱۶؛ ثعالبی نیشابوری، ۱۳۶۸: ۳۴۹). در شاهنامه از این مکان‌ها نامی برده نشده است.

۵. منابع مختلف درباره تعداد دایگان بهرام نیز با یکدیگر متفق‌القول نیستند؛ برخی می‌گویند دایگان او سه زن، یکی از عجم و دو از عرب بودند (طبری، ۱۳۶۸: ۶۱۴؛ بلعمی،

۱۳۴۱: ۹۲۳؛ ثعالبی نیشابوری، ۱۳۶۸: ۳۴۹؛ دانش‌پژوه، ۱۳۷۵: ۲۵۵). یعقوبی تنها از زنان عرب نام برده است (یعقوبی، ۱۳۴۲: ۱۹۹). بر اساس شاهنامه، منذر چهار زن را برای دایگی بهرام برگزید (فردوسی، ۱۳۷۹: ۲۶۹).

۶. بنا به قول بعضی از مورخان، بهرام هنگام رسیدن به شاهی بیست سال داشت (ابن بلخی، ۱۳۴۳: ۹۱؛ طبری، ۱۳۶۸: ۶۲۰؛ مسعودی، ۱۳۶۵: ۲۵۶) و بلعمی می‌گوید که او بیست و سه سال داشت (بلعمی، ۱۳۴۱: ۹۴۰).

۷. از میان منابع مورد استفاده ما، تنها در نه‌ایه‌الأرب، خطبه بهرام پس از رسیدن به سلطنت آورده شده است. در این خطبه، شاه مردم را به سکوت و اطاعت و بزرگان، علما و خردمندان را به مشورت و مناصحت فراخوانده و مردم را به نیکی و عدل و داد خود نوید داده است (دانش‌پژوه، ۱۳۷۵: ۲۶۱).

۸. پس از پیروزی بهرام، ایرانیان، بیمناک از مجازات او، از منذر درخواست می‌کنند که از آنها نزد بهرام شفاعت کند (فردوسی، ۱۳۷۹: ۳۰۷؛ دانش‌پژوه، ۱۳۷۵: ۲۶۱).

۹. مدت پادشاهی بهرام در تاریخ یعقوبی نوزده سال (یعقوبی، ۱۳۴۲: ۲۰۰) و در تاریخ بلعمی، فارسنامه، أخبار‌الطوال، نه‌ایه‌الأرب، تاریخ ثعالبی، آفرینش و تاریخ، التنبیه والاشراف و نظام‌التواریخ بیست و سه سال است (بلعمی، ۱۳۴۱: ۹۵۰؛ ابن بلخی، ۱۳۴۳: ۹۶؛ دینوری، ۱۳۶۴: ۸۶؛ دانش‌پژوه، ۱۳۷۵: ۲۶۶؛ ثعالبی نیشابوری، ۱۳۶۸: ۳۶۴؛ مقدسی، ۱۳۷۴: ۵۱۶؛ مسعودی، ۱۳۴۹: ۹۴؛ بیضاوی، ۱۳۸۲: ۴۵ و ۳۶). در مروج‌الدَّهَب هر دو ذکر شده است (مسعودی، ۱۳۶۵: ۲۵۶). در تاریخ پیامبران دو روایت بیست و سه سال (ص ۱۶) و نوزده سال و یازده ماه (ص ۲۳) ذکر شده و در یک جا نیز مؤلف سال جلوس بهرام را ۴۲۰ میلادی و سال وفات او را ۴۳۸ میلادی دانسته است (اصفهانی، ۱۳۴۹: ۲۸). در مجمل‌التواریخ والقصص سه روایت نوزده سال و چند ماه، بیست و سه سال و شصت سال ذکر شده است (بهار، ۱۳۸۹: ۶۹). طبری دو روایت هجده سال و ده ماه و بیست روز، و بیست و سه سال و دو ماه و بیست روز را آورده است (طبری، ۱۳۶۸: ۶۲۷). در لب‌التواریخ شصت و سه سال ذکر شده است (قزوینی، ۱۳۸۶: ۷۰). در شاهنامه مدت زندگانی بهرام همان‌گونه که منجمان پیش‌بینی کرده بودند، شصت و سه سال است. از سال جلوس و مدت حکومت او نیز ذکری به میان نیامده است (فردوسی، ۱۳۷۹: ۴۵۲).

۱۰. جنگ‌های بهرام در طول دوران پادشاهی، علاوه بر نبرد با خاقان عبارتند از: نبرد با دشمن شاه هند در هند (طبری، ۱۳۶۸: ۶۲۴؛ بلعمی، ۱۳۴۱: ۹۴۷؛ مسعودی، ۱۳۶۵: ۲۵۶) نبرد با دیلمان (بهار، ۱۳۸۹: ۷۰)، رفتن به حبشه و یمن و نبرد با آنها (ابن بلخی، ۱۳۴۳: ۹۵؛ بیضاوی، ۱۳۸۲: ۴۵) و نبرد در ماوراءالنهر و سودان (طبری، ۱۳۶۸: ۶۲۲ و ۶۲۶). در شاهنامه بهرام در هند کرگ و اژدها را نابود می‌کند (فردوسی، ۱۳۷۹: ۴۲۷-۴۲۲)

ب) دسته دوم اختلافاتی هستند که با منطق روایت و داستان‌گویی

ناسازگارند. مواردی که در این دسته جای داده‌ایم، بدین قرارند:

۱. در باب علت فرستادن بهرام به سرزمینی دیگر، منابع با یکدیگر اختلاف دارند. در نهایت‌الآرب و تاریخ طبری از پیشگویی منجمان و سپس خواست و تدبیر یزدگرد برای پرورش بهرام در سرزمینی با آب و هوای آزاد و پاکیزه سخن گفته شده است (دانش‌پژوه، ۱۳۷۵: ۲۵۳؛ طبری، ۱۳۶۸: ۶۱۴). در تاریخ بلعمی تنها به خواست یزدگرد اشاره شده (بلعمی، ۱۳۴۱: ۹۲۳) و در تاریخ ثعالبی این کار به پیشنهاد منجمان صورت گرفته است (ثعالبی نیشابوری، ۱۳۶۸: ۳۴۸). سخن فردوسی درباره علت این کار به گونه دیگری است؛ در شاهنامه، این بزرگان کشور هستند که به خاطر ترس از اینکه بهرام خوی بد پدر را بپذیرد، به یزدگرد پیشنهاد می‌کنند که او را برای پرورش و تربیت به جایی خارج از ایران بفرستد (فردوسی، ۱۳۷۹: ۲۶۷-۲۶۶).

۲. در باب علت امتناع ایرانیان از پذیرفتن او به عنوان شاه اقوال مختلفی نقل شده است: عده‌ای معتقدند که به سبب بدرفتاری و جور یزدگرد، ایرانیان پیمان بستند که هیچ یک از فرزندان او را به شاهی نپذیرند (بهار، ۱۳۸۹: ۶۹؛ دینوری، ۱۳۶۴: ۸۳؛ فردوسی، ۱۳۷۹: ۲۸۶؛ قزوینی، ۱۳۸۶: ۷۰). بعضی به جز این علت، دوری درازمدت بهرام از عجم، پرورش و تربیت در میان اعراب و عدم آشنایی او با رسوم ایرانیان را هم بیان کرده‌اند (طبری، ۱۳۶۸: ۶۱۶؛ بلعمی، ۱۳۴۱: ۹۳۲؛ ثعالبی نیشابوری، ۱۳۶۸: ۳۵۴؛ دانش‌پژوه، ۱۳۷۵: ۲۵۷-۲۵۶) و برخی دیگر تنها مورد دوم را سبب این کار دانسته‌اند (ابن‌خلدون، ۱۳۶۳: ۳۰۹؛ یعقوبی، ۱۳۴۲: ۲۰۰؛ ابن بلخی، ۱۳۴۳: ۸۸).

۳. تمامی منابع داستان نبرد با شیران و برداشتن تاج برای رسیدن به پادشاهی را ذکر کرده‌اند، اما در جزئیات با یکدیگر اختلاف دارند. در هنگام اجرای شرط بهرام برای انتخاب پادشاه، اغلب منابع گویند که فقط تاج شاهی را بر روی تخت و در میان دو شیر نهادند (بهار، ۱۳۸۹: ۶۹؛ ثعالبی نیشابوری، ۱۳۶۸: ۳۵۶؛ دانش‌پژوه، ۱۳۷۵: ۲۶۰؛ فردوسی، ۱۳۷۹: ۳۰۱؛ قزوینی، ۱۳۸۶: ۷۰)، برخی گویند تاج با زیور شاهی بر روی تخت گذاشته شد (یعقوبی، ۱۳۴۲: ۲۰۰؛ طبری، ۱۳۶۸: ۶۱۹؛ ابن بلخی، ۱۳۴۳: ۹۱) و صاحب مروج‌الذهب درفش را هم ذکر کرده است (مسعودی، ۱۳۶۵: ۲۵۶).

۴. حمله خاقان به ایران و نبرد بهرام با سپاه او در اخبار الطوال و مجمل‌التواریخ والقصص با شرح جزئیات به صورت مفصل اما متفاوت با یکدیگر آمده است (دینوری، ۱۳۶۴: ۸۵؛ بهار، ۱۳۸۹: ۷۰). مؤلف کتاب اخیر و نیز مروج‌الذهب این جنگ را پس از بازگشت بهرام از هند ذکر کرده‌اند (مسعودی، ۱۳۶۵: ۲۵۶). مؤلف نظام‌التواریخ نیز اندکی در شرح این نبرد درنگ کرده است (بیضاوی، ۱۳۸۲: ۴۴). در دیگر منابع به طور مختصر به این نبرد پرداخته شده است.

۵. در باب علت رفتن بهرام به هند بیشتر مآخذ می‌گویند که اندیشه و آرزوی دیرینه بهرام این بود که به هند برود تا اخبار و احوال ایشان را بداند (طبری، ۱۳۶۸: ۶۲۴؛ بلعمی، ۹۴۵؛ ثعالبی نیشابوری، ۱۳۶۸: ۳۶۱؛ بهار، ۱۳۸۹: ۷۰؛ مسعودی، ۱۳۶۵: ۲۵۶)، ولی در شاهنامه دلیل دیگری برای این کار آورده شده است؛ فردوسی می‌گوید بهرام با آگاهی یافتن از کردار ناپسند شنگل و سرکشی او تصمیم گرفت که چونان فرستاده شاه و با نامه‌ای از او به نزد شنگل برود تا از احوال او باخبر شود و به او هشدار دهد (فردوسی، ۱۳۷۹: ۴۱۱).

۶. صاحب تاریخ ثعالبی گوید بهرام در هند پس از هنرنمایی‌های بسیار در اثنای باده‌نوشی هویت خود را بر شنگل آشکار کرد و بعد سپینود را به همسری پذیرفت (ثعالبی نیشابوری، ۱۳۶۸: ۳۶۲). در تاریخ بلعمی هم هویت او پیش از بازگشت به ایران افشا می‌شود (بلعمی، ۱۳۴۱: ۹۴۷). صاحب نظام‌التواریخ می‌گوید شاه هند، بهرام را می‌شناخت و پس از ورودش به هند با او صلح کرد و دخترش را به او داد (بیضاوی، ۱۳۸۲: ۴۵)، اما در شاهنامه و مجمل‌التواریخ والقصص، بهرام با سپینود به ایران می‌گریزند و شنگل در پی تعقیب آنها به هویت بهرام پی می‌برد (فردوسی، ۱۳۷۹: ۴۳۸؛ بهار، ۱۳۸۹: ۷۰).

۷. مرگ بهرام در شاهنامه مرگی طبیعی است، ولی مورخان داستانی را در این باره نقل می‌کنند؛ آنها می‌گویند روزی بهرام در اثنای شکار در پی گور تاخت. ناگاه، اسب او را به سوی باتلاق یا چاهی ژرف برد و بهرام درون آن افتاد و ناپدید شد (بلعمی، ۱۳۴۱: ۹۵۱؛ طبری، ۱۳۶۸: ۶۲۲؛ یعقوبی، ۱۳۴۲: ۲۰۰؛ ثعالبی نیشابوری، ۱۳۶۸: ۳۶۵؛ بهار، ۱۳۸۹: ۷۱؛ مسعودی، ۱۳۴۹: ۲۵۶؛ ابن بلخی، ۱۳۴۳: ۹۵؛ بیضاوی، ۱۳۸۲: ۴۵).

شاهنامه: تاریخ یا داستان

چنان‌که ملاحظه می‌شود از میان موارد ذکر شده، یک مورد خطای جغرافیایی است که در شاهنامه راه یافته است. فردوسی بر خلاف مورخان، یمن را محل نشو و نمای بهرام ذکر کرده است؛ در حالی که گفته او با گزارش‌های تاریخی تفاوت دارد؛ چراکه در آن زمان یمن هنوز تحت سیطره ایران نبود و منذر نیز فرمانروای حیره بود (دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ذیل واژه «بهرام پنجم»؛ مرادیان، ۲۵۳۵: هشت). خطاهایی این چنین در دیگر قسمت‌های شاهنامه و به عنوان نمونه در دوره پادشاهی اسکندر نیز به چشم می‌خورد. در آنجا اسکندر با دو چهره خوب و بد نمایانده می‌شود. با این حال، نمی‌توان وجود آنها را ناشی از کوتاهی فردوسی دانست. فردوسی همانند مورخان هنگام نگارش اثر خود از مطالب خدای‌نامه‌ها که حاوی اخبار ساسانیان بوده است، بی‌بهره نبوده، اما گویا منبع مورد استفاده او در این قسمت با منبع صاحبان کتب تاریخی تفاوت‌هایی داشته است. چنان‌که نزدیکی گفتار او به گفتار ثعالبی این احتمال را سبب شده است که شاید منبع مورد استفاده هر دو، یکی بوده باشد. می‌توان به یقین گفت که اولین دلیل اختلافات، امانتداری فردوسی و وفای او به منابع مورد استفاده‌اش بوده است. او مطالب مأخذ خود را با وجود خطاهای موجود در آنها در شاهنامه آورده و در بیشتر مواقع، به منبعی که به آن مراجعه کرده است، اشاره می‌کند و از آن نام می‌برد (صفا، ۱۳۵۲: ۱۹۵). اکثر تفاوت‌هایی که در بالا به آنها اشاره شد، ناشی از این امر هستند.

تعدد روایات درباره بهرام در شاهنامه دلیل دیگری بر اختلاف منابع است؛ در تاریخ می‌خوانیم که بهرام گور در بین مردمی که حکومت یزدگرد بزهکار را پیش از او دیده‌اند، محبوبیت بسیاری داشته است (شوشتری، ۱۳۴۲: ۱۲۰). بزرگان قدرت‌یافته در

دربار او که با حمایت بهرام از اختیارات فراوانی نیز برخوردار بودند، نقش بسزایی در ایجاد این محبوبیت و شهرت در میان مردم داشته‌اند. این امر باعث به وجود آمدن روایت‌ها و داستان‌های زیادی درباره او شده است. البته سهم گوسان‌ها را نیز که به روایت فردوسی توسط همین شاه وارد ایران شدند، در ایجاد و رواج و گسترش این روایات نمی‌توان نادیده گرفت. این روایات مختلف که در مقوله داستان‌های عامیانه جا می‌گیرند، به دست نویسندگان ثبت و تا روزگار فردوسی حفظ شده و به شاهنامه راه یافته‌اند.

نکته قابل توجه دیگر این است که کار مورخ ثبت وقایع است؛ چنان‌که رخ داده است و کار هنرمند، آفرینش اثری که حتی اگر به تاریخ اشاره داشته باشد، تاریخ مورد نظر مورخ نیست. مورخ، سال‌ها، ماه‌ها، روزها و اعداد و ارقام را ثبت می‌کند و خالق اثر ادبی آنچه را که از دیده مورخ پنهان است و در بین این اعداد در متن جامعه و در میان مردم رخ می‌دهد. هنرمند، رویدادهای تاریخی را به کار می‌گیرد و پس از دستبرد هنری در آنها، در معرض نمایش قرارشان می‌دهد. ارسطو در فن شعر خود درباره کار شاعر می‌گوید: «کار شاعر آن نیست که امور را آن چنان که روی داده است به درستی نقل کند، بلکه کار او این است که امور را به آن نهج که ممکن است اتفاق افتاده باشد روایت نماید» (ارسطو، ۱۳۵۷: ۱۲۸). عقیده او درباره تفاوت شاعر و مورخ نیز چنین است: «تفاوت بین مورخ و شاعر در این نیست که یکی روایت خود را در قالب شعر درآورده است و آن دیگر در قالب نثر، زیرا ممکن هست که تاریخ هرودت به رشته نظم درآید، ولیکن با این همه آن کتاب همچنان تاریخ خواهد بود خواه نظم باشد و خواه نثر. تفاوت آن دو در این است که یکی از آنها سخن از آن‌گونه حوادث می‌گوید که در واقع روی داده است و آن دیگر سخنش در باب وقایعی است که ممکن است روی بدهد. از این رو است که شعر، فلسفی‌تر از تاریخ، و مقامش بالاتر از آن است؛ زیرا شعر بیشتر حکایت از امر کلی می‌کند در صورتی که تاریخ از امر جزئی حکایت دارد. مقصود از امر کلی در این مقام این است که شخصی چنین و چنان فلان کار یا فلان کار دیگر را به حکم احتمال و یا به حسب ضرورت در شرایط و احوالی خاص انجام می‌دهد و در شعر هدف همین است. هرچند در آن برای اشخاص داستان هم اسم‌هایی ذکر می‌شود، اما امر جزئی مثلاً عبارت است از کاری که شخص معینی، چون الکیبیادس کرده است یا ماجرابی که برای او اتفاق افتاده است.» (همان) شاهنامه نیز بر خلاف دیگر آثار مورد نظر ما اثری ادبی

است که با آنکه صدها سال پیش از به وجود آمدن فنون داستان‌نویسی امروزی نگارش یافته است، اما با اندک تسامحی، می‌توان عناصر داستان‌های نو را در آن ردیابی و بررسی کرد.

در بیشتر این روایات و داستان‌ها، ارتباط بهرام با رعایا نمایان می‌شود؛ رعایایی که در جامعه ساسانی در مقامی بس پایین‌تر از طبقه اشراف قرار داشته و امکان فراتر رفتن از آن را هم نداشته‌اند، در این جا مورد عنایت و التفات بهرام قرار می‌گیرند و گاه به خاطر رفتار و اخلاق نیک خود، بحق، ارتقای مقام می‌یابند و از طبقه فروتر خود فراتر می‌روند و در کنار اشراف و صاحب‌منصبان جای می‌گیرند. مثلاً در داستان بازرگان و شاگرد، کودک کفشگر شخصیتی از طبقه پست جامعه است، اما بهرام با توجه به رفتار او و گفتار مادرش، قانونی را لغو و قانونی دیگر را وضع می‌کند (داستان کودک کفشگر و حلال کردن شراب). فردوسی یک بار بهرام را شاه «مردم‌پذیر» می‌نامد:

در گنج بگشاد و روزی بداد سپاهش به دینار گشتند شاد
بفرمود پس تا گشسپ دبیر بیامد بر شاه مردم‌پذیر

(شاهنامه، ج ۷، بهرام گور، ۸۱ - ۸۲)

و در جایی از زبان این شخصیت به علت ارتباط او با مردم اشاره می‌شود:

بشبیگیر هرمزد خردادمه از آن دشت سوی دهی رفت شاه
ببیند که اندر جهان داد هست بجوید دل مرد یزدان‌پرست

(شاهنامه، ج ۷، بهرام گور، ۱۳۲۳ - ۱۳۲۴)

یا در پایان داستان بازرگان و شاگرد گوید:

به موبد چنین گفت زان پس که شاه چو کار جهان را ندارد نگاه
چه داند که مردم کدامست به چگونه شناسد کهان را ز مه

(شاهنامه، ج ۷، بهرام گور، ۱۳۰۱ - ۱۳۰۲)

موضوع بیشتر این داستان‌ها مسائلی اخلاقی چون نکوهش ستم و بیدادگری و خست، مکافات عمل، ستایش ایثار و گذشت و نگه داشتن حد اعتدال در زندگی، ضرورت آگاه بودن حاکم از احوال مردم، اعتقاد به مکافات دنیوی و... است. فردوسی بر خلاف تاریخ‌نویسان، با نشان دادن دیدگاه بهرام نسبت به این مسائل، چهره و شخصیتی متفاوت از بهرام ارائه می‌دهد؛ در کتاب‌های تاریخی، بهرام به صورت پادشاهی عیاش و

خوش‌گذران معرفی می‌شود، اما او در شاهنامه، در عین عیاشی، بخشنده و بلندهمت است؛ دهش می‌کند، عدل و داد را بر پای می‌دارد و به امور دینی نیز توجه ویژه‌ای نشان می‌دهد. در واقع می‌توان گفت بهرام در شاهنامه شخصیتی یک‌سویه نیست که سزاوار سرزنش باشد. انسانی است که با آگاهی از ناپایداری گیتی و سپنجی بودن سرای دنیا، دم را در عین دادگری و انصاف به شادی و رامش می‌گذراند و این شیوه را به رعایا هم توصیه می‌کند و خود برای شادی آنها از هند لوریان می‌آورد. البته شخصیت او خالی از عیب هم نیست و یک ویژگی منفی بسیار بزرگ او که نه از زبان فردوسی بلکه از زبان دستور او، روزبه، بیان می‌شود، خود دلیلی است بر بی‌طرفی شاعر نسبت به موضوع تاریخی:

نیابد همی سیری از خفت و خیز شب تیره زو جفت گیرد گریز
شبستان مر او را فزون از صدست شهنشاه زین‌سان که باشد بدست

(شاهنامه، ج ۷، بهرام گور، ۷۶۴ - ۷۶۳)

سخنان روزبه در نکوهش این خصلت بهرام تا چند بیت دیگر ادامه می‌یابد و البته از سوی فردوسی نیز توجیه نمی‌شود. این نوع پرداخت شخصیت بدون حضور و حمایت راوی، باورپذیر بودن داستان، استقبال خواننده و مأنوس شدن او را با متن سبب می‌شود. مهارت فردوسی در شخصیت‌پردازی با نمایش حالات درونی شخصیت‌ها که پیش از آن در سبک خراسانی بی‌سابقه بود، کامل می‌شود (شمیسا، ۱۳۷۹: ۳۴). وضعیت روحی بهرام پس از اینکه مورد خشم پدر قرار می‌گیرد، چنین است:

ندیدد اندران سال روی پدر	بایوان همی بود خسته‌جگر
که او پیش رفتی میان رده	مگر مهر و نوروز و جشن سده
فرستاده آمد بنزدیک شاه	چنان بد که طینوش رومی زراه
فرستاد قیصر بآباد سوم	ابا بدره و برده و بلاژ روم
سزاوار او جایگه ساختش	چو آمد شهنشاه بنواختش
که ای مرد بیدار گسترده‌کام	فرستاد بهرام زی او پیام
ازو دور گشتم چنین بی‌گناه	ز کهنتر بجیزی بیازرد شاه
مگر بخت پژمرده بدرخشم	تو خواهش کنی گر ترا بخشدم
که منذر مرا به زمام و پدر	سوی دایگانم فرستد مگر

(شاهنامه، ج ۷، یزدگرد بزه کار، ۳۰۱ - ۲۹۳)

بر روایت فردوسی، منطق داستانی حکمفرماست و بین حوادث داستانی و حتی ابیات با توجه به ساختار روایی داستان‌ها ارتباط منطقی و زمانی وجود دارد. در جایی که فردوسی یک علت منطقی را برای وقوع رویدادی ذکر کرده، مورخ ساکت مانده یا یک دلیل سست و واهی را ذکر کرده است. چنان‌که در باب رفتن بهرام به هند و به نزد شنگل، فردوسی به سرکشی شاه هند اشاره می‌کند، ولی مورخان، میل و آرزوی بهرام را دلیل این سفر دانسته‌اند. یا درباره جایگاه نرسی نزد بهرام و پایگاه او در دربار، برخی از مورخان تنها به این نکته اشاره کرده‌اند که بهرام او را به حکومت خراسان منسوب کرد، در حالی که در شاهنامه، فردوسی، ابتدا در آغاز پادشاهی بهرام از او نام می‌برد و می‌گوید که بهرام به او خلعت داد و او را فرمانده سپاه خود کرد. یک بار دیگر او را در ماجرای حمله خاقان به ایران می‌یابیم که بهرام او را بر جای خود می‌نشانند و خود با افرادی اندک به سوی آذربایجان می‌رود. هنگامی که بزرگان ایران بهرام را از سپاه خاقان بیم می‌دهند و می‌کوشند او را به پرداخت خراج به خاقان و اطاعت از او وادارند، نرسی با آنها مخالفت می‌کند. سرانجام پس از شکست خاقان از بهرام است که حکومت خراسان به نرسی واگذار می‌شود و بدین ترتیب، بین مطالب طرح‌شده، پیوستگی ایجاد می‌شود و متن انسجام می‌یابد. این ارتباط، در دیگر قسمت‌ها نیز به چشم می‌خورد؛ در ماجرای آزاده و بهرام، فردوسی در آغاز روایت، از جایگاه این کنیزک نزد بهرام سخن می‌راند تا بر تأثیر سخن بر مخاطب بیفزاید.

اهمیت شیوه روایت فردوسی با حوادث تاریخی، زمانی بیشتر می‌شود که درمی‌یابیم مورخانی که در روزگار شاعر یا اندکی پیش یا پس از آن به ثبت وقایع پرداخته‌اند، گاه درباره برخی از رویدادهای مهم سکوت کرده‌اند یا تنها به ذکر شنیده‌ها و یافته‌های کم و گاه نادرست اکتفا کرده و در پی کشف علل آنها برنیامده‌اند و این امر در برخی از موارد سبب شده که اقوال آنها با گفته‌های مورخان روزگار ما که به کندوکاو در تاریخ پرداخته‌اند، تفاوت داشته باشد. مثلاً در خصوص اقامت طولانی بهرام نزد منذر، در کتب تاریخی معاصر اختلاف یزدگرد با شاهزاده ذکر شده است (کریستن‌سن، ۱۳۸۴: ۳۷۳). در همین‌جا، درباره علت مخالفت بزرگان ایران با پادشاهی بهرام نیز می‌خوانیم: «اعیان و روحانیون چون از وجود این سلطان ناموافق خلاص شدند، خواستند از فرصت استفاده

کنند و قدرت خویش را استوار نمایند. پس بعضی از صاحبان مراتب به یکدیگر دست اتحاد دادند تا همه پسران یزدگرد را از پادشاهی محروم کنند» (همان: ۳۷۳). زرین کوب نیز در این باره می‌گوید: «آنچه درباره بهرام و سلطنت او در منابع شرقی هست، به نظر می‌آید که بیشتر از افسانه‌های تاریخی بعد از او مأخوذ باشد تا روایات تاریخی» (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۴۶۰).

بعضی از خرده‌روایت‌ها درباره زندگی و پادشاهی بهرام که صورت افسانه‌ای دارند، نه فقط در شاهنامه و تمامی منابع تاریخی قدیم بلکه حتی به برخی از تواریخ معاصر هم راه یافته‌اند. به عنوان مثال، داستان برداشتن تاج از میان دو شیر در برخی از کتاب‌های تاریخی امروزی نیز روایت شده است (پیرنیا، ۱۳۱۳: ۱۶۷). این در صورتی است که کریستن سن در این باره می‌گوید: «این افسانه را بلاشک از آن جهت اختراع کرده‌اند که تا این قضیه شرم‌آور را بیوشانند که سپاهی حقیر از عرب توانسته است تصمیم بزرگان کشور را به هم زده و پادشاهی را که مردود بزرگان بوده، به تخت نشاند» (کریستن سن، ۱۳۸۴: ۲۷۸). مؤلف ایران‌نامه نیز معتقد است که یا این حکایت را برای محض چاشنی به داستان افزوده‌اند و یا اینکه مطابق با رسوم آن روزگار و شیوه مخصوص بهرام برداشتن تاج از میان شیران کاری عادی بود (شوستری، ۱۳۴۲: ۱۲۰). یک نمونه دیگر داستانی است که درباره نحوه مرگ بهرام وجود دارد؛ در کتاب تاریخی معاصر، ایران قدیم، نیز همچون تواریخ قدیم به فرورفتن این شاه در باتلاق اشاره شده است (پیرنیا، ۱۳۱۳: ۱۶۹). این در حالی است که به عقیده زرین کوب «ممکن است این واقعه را بعدها از روی داستان پیروز که در گودالی جان سپرد، ساخته باشند» (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۴۶۰).

شاهدی دیگر بر مهارت فردوسی در داستان‌سرایی در جایی است که از آمدن منذر و نعمان برای پذیرش دایگی بهرام سخن می‌گوید. گفتار او در این قسمت چنین است:

برفتند نعمان و منذر به شب بسی نامداران گرد از عرب

(شاهنامه، ج ۷، یزدگرد بزه‌گر، ۶۵)

به نظر می‌رسد که واژه «شب» در این بیت نمادی باشد که بسیار ماهرانه به کار رفته و در جای خود نشست است. شاید این کلمه اشاره‌ای باشد به دوری طولانی مدت بهرام از پدر و دربار و به دنبال آن مخالفت بزرگان کشور با او که همین اتفاق باعث می‌شود بهرام برای بازپس‌گیری پادشاهی، خوان نبرد با شیران گرسنه را پشت سر

گذارد و نیز نوعی پیش‌گویی باشد بر وقایع سختی که پس از این برای او رخ می‌دهد. وجود چنین سازمایه‌های برجسته‌ای در بافت زبانی متن (واژگانی نظیر شب، دستور زبان، ساختار جمله‌ها و تکرار برخی سازه‌های زبانی) نشان از مناسبت سبکی دارد و احساس یا علاقه مخاطب را برمی‌انگیزد. از این رو، بررسی آنها در تحلیل سبک‌شناسی یک متن ادبی - در اینجا شاهنامه - اهمیت بسزایی دارد (وردانک، ۱۳۸۹: ۲۱).

قدرت فردوسی در فضاسازی در یک اثر داستانی نیز اعجاب‌انگیز است. در کتاب‌هایی که به عصر ساسانیان پرداخته‌اند، آمده است که در روزگار حکومت پادشاهان ساسانی دین زرتشتی در ایران رواج داشت و بهرام هم پادشاهی بود که در ابتدا با مطیع و منقاد کردن مجریان این دین و واگذاری بسیاری از امور به آنها، قدرت یافته و توانسته بود که پس از دوران طوفانی حکومت پدر، در سرزمین‌های تحت فرمانروایی خود آرامش را برقرار سازد. فردوسی، شاهنامه را در دوره اسلامی پدید آورده است. در دوران حاکمیت دین اسلام، آن هم در روزگاری که حاکمان متعصب و به ظاهر مسلمان، حامیان آن هستند، اثری که به دوران پیش از اسلام می‌پردازد، باید به گونه‌ای باشد که هم روح آن زمان را در درون خود داشته باشد و هم با باورها و اعتقادات مردم تعارض نداشته باشد و به راحتی مورد پذیرش قرار گیرد. در اینجا توجه به بافت غیرزبانی برونی که برابنده‌ها و تجربه‌های جهان خارج از متن است و ویژگی‌های برون‌متنی اثرگذار بر زبان و سبک متن را در برمی‌گیرد، ضروری است (همان: ۲۲). بهرام در شاهنامه پادشاهی دیندار و پایبند به مذهب زرتشت است، اما دینداری و پایبندی او به گونه‌ای تصویر شده است که از سوی مخاطبان مسلمان مردود نشود. در این داستان، فردوسی تنها یادکرد بهرام از خداوند، رفتن او به عبادتگاه آذرگشسب و نیایش ایزد را نمایش می‌دهد و دیگر باورهای دین زرتشتی را پررنگ نمی‌کند. برای مثال، رفتار و کردار بهرام هنگام درآمدن سپینود به دین جدید برای مخاطب غیر معقول نیست. بهرام پس از ازدواج با سپینود و آوردن او به ایران، او را به آذرگشسب می‌برد و به دین جدید درمی‌آورد؛ به گونه‌ای که آداب این کار، با آداب و آئین مسلمانان منافاتی ندارد:

نشست آن زمان شاه و لشکر بر اسب	بیامد سوی خان آذرگشسب
بسی زر و گوهر به درویش داد	نیاز آنکه بنهفت ازو بیش داد

پرستنده آتش زردهشت	همی رفت با باژ و برسّم بمشت
سپینود را پیش او برد شاه	بیاموختش دین و آیین و راه
بشستش بدین به و آب پاک	ازو دور شد گرد و زنگار و خاک
در تنگ زندانها باز کرد	بهر سو درم دادن آغاز کرد

(شاهنامه، ج ۷، بهرام گور، ۲۳۹۷-۲۴۰۲)

برخی از محققان شاهنامه را به سه دوره متمایز تقسیم کرده‌اند: دوره اساطیری، عهد پهلوانی و دوران تاریخی (صفا، ۱۳۵۲: ۲۰۶). در سومین و آخرین دوره یعنی عهد تاریخی، شخصیت‌ها، شاهانی هستند که عیناً در تاریخ نقش و حضور داشته‌اند و بنابراین برای مخاطبان آشنا هستند، اما در این بخش نیز همان ویژگی‌ها و بن‌مایه‌های اساطیری که در بخش‌های دیگر وجود دارند، دیده می‌شوند. بهرام گور نیز هر چند شخصیتی تاریخی است، ولی حکایت او در شاهنامه با پاره‌ای از ویژگی‌های حماسی و اسطوره‌ای همراه شده است. این ویژگی‌ها را که مایه پیوند این بخش با سایر بخش‌های شاهنامه است، می‌توان چنین برشمرد:

الف. بهرام همچون برخی از شاهان و پهلوانان اساطیری و حماسی، دور از پدر پرورش می‌یابد.

ب. بهرام مانند رستم پس از کسب مهارت‌های جنگی، سپاهی‌گری، تیراندازی و سوارکاری، اسب درخواست می‌کنند و با آزمایش اسب‌ها، اسب مناسب و دلخواه خود را انتخاب می‌کند.

ج. بهرام از همان اوان کودکی، بسیار خردمند است و از مربی خود می‌خواهد که او را با خردمندان همنشین کند.

د. «فرّه» ایزدی از چهره او هویدا است.

ه. بهرام در هند اژدها، جانور اساطیری، را می‌کشد و نیز جانوری دیگر به نام «کرگ» که موجب سلب آسایش هندیان شده بود، به دست او از پای در می‌آید.

و. سلاح او «گرزه گاوری» است و این سلاحی است که شاهان و پهلوانان ایران باستان به دست می‌گرفتند.

ز. بهرام در شاهنامه شاه - پهلوان است و سراسر دوران پادشاهی او پر از اعمال و ماجراهای پهلوانی است که به دست او صورت می‌گیرد.
ح. زوج بودن حیواناتی همچون شیر، گور و آهو و شکار جفت‌ها نیز یک نشانه اساطیری است.

ط. بهرام نشانه‌ای دارد که با آن شناخته می‌شود و این نشانه «تازیانه» او است.
ی. نبرد با شیران گرسنه و برداشتن تاج شاهی از میان آنها هم صورت اسطوره‌ای دارد.
ک. سرانجام فردوسی در حکایتی، یافتن گنج جمشید را به او نسبت می‌دهد و با این کار به طور آشکار او را وارد قلمرو اساطیر می‌سازد. علاوه بر موارد فوق‌الذکر، این بخش حاوی ویژگی‌های داستان‌های عیاری است که برخی از آنها عبارتند از:
الف. پنهان کردن هویت خود و به طور ناشناس نزد رعایا رفتن.
ب. کمک کردن به کودکان، بیوگان و تهیدستان.
ج. جست‌وجوی پادشاه عادل که درونمایه داستان‌های عیاری است.
د. تمارض برای اجرای نقشه.

این ویژگی‌ها و صفات که در دوران پهلوانی به‌ویژه درباره پهلوانانی چون رستم، اسفندیار و سهراب و نیز در بخش اساطیری شاهنامه مشاهده می‌شوند، مرزهای تقسیم‌بندی پیشین را بی‌رنگ و تمامی شاهنامه را به یک اثر یکپارچه حماسی تبدیل می‌کنند.

شاهنامه، فرهنگنامه است

حال می‌گوییم در خلال این کل یکپارچه حماسی - تاریخی که داستان بهرام گور یا بهرام پنجم ساسانی هم بخشی از آن است، مواردی به چشم می‌خورند که نمودار ویژگی‌ها، فرهنگ و آئین دوران حکومت ساسانیان هستند. به طوری که می‌توان شاهنامه را کتاب آئین و فرهنگ نامید. آئین دربار و فرهنگ جامعه ساسانی در این قسمت گاه در حکایت‌ها نمایانده می‌شوند و گاه در روایت فردوسی از سرگذشت این پادشاه محبوب ساسانی. آداب خدمت و تعظیم در مقابل پادشاه را در حکایت بهرام و

آرزو می‌توان دید. در این حکایت پس از افشای هویت بهرام، ماهیار دختر را اندرز می‌دهد که:

دوتایی برو دست کرده بکش	چو بینی رخ شاه خورشیدفش
ورا چون روان و تن خویش دار	مبین مر ورا چشم در پیش دار
سخن‌های باشرم و بازرم گوی	چو پرسدت با او سخن نرم گوی

(شاهنامه، ج ۷، بهرام گور، ۹۰۶-۹۰۴)

در همین داستان ماهیار برای پاسخ به بهرام که آرزو را از او خواستگاری کرده است، عقیده و خواست دختر را نیز جویا می‌شود:

کزین شیردل چند خواهی نثار	چنین گفت با آرزو ماهیار
برآسودگی سودمنند آیدت	نگه کن بدو تا پسند آیدت

(شاهنامه، ج ۷، بهرام گور، ۸۴۸-۸۴۷)

برخی از دیگر ویژگی‌های آیین و فرهنگ ایرانی منعکس در شاهنامه عبارتند از: اهمیت حفظ و رعایت طبقات اجتماعی، ارتباط دولت با دین، اهمیت بزرگان، مقام زن در جامعه، ضرورت آگاهی شاه از وضعیت مردم، تعدد زوجات، بخشیدن بقایای خراج، تقسیم بیت‌المال میان فقیران و ضعیفان، اهتمام شاهان ساسانی به آبادانی، شهرسازی، پل‌سازی، آموزش رسم سلحشوری و آداب بزم و رزم به شاهزادگان، بردن زنان به شکار، علاقه به موسیقی و ...

نتیجه

مقایسه روایت ادبی بهرام گور در شاهنامه با روایت‌های مورخان درباره این شخصیت برجسته تاریخی، ویژگی‌های داستانی و سبکی روایت ادبی از قبیل زمینه‌چینی دقیق، پیوستگی اجزای روایت، انسجام متن، شخصیت‌پردازی و فضاسازی مناسب را آشکارتر می‌سازد. این ویژگی‌ها که در دیگر قسمت‌های شاهنامه نیز به چشم می‌خورند، نشان می‌دهند که شاهنامه در درجه اول یک داستان حماسی است نه منبعی صرفاً تاریخی. با این حال، محقق تاریخ برای پی بردن به حقایق یافته‌های خود از این اثر سترگ بی‌نیاز

نخواهد بود. فردوسی بدون اینکه تاریخ، حقایق تاریخی و یافته‌های خود را حتی در یک جا انکار یا وارونه کند، در راستای هدف خود یعنی سرودن داستانی درباره ایران و ایرانیان روایت کرده است.

منابع:

- ابن بلخی، (۱۳۴۳)، **فارسانامه**، به کوشش علی‌نقی بهروزی، شیراز، انتشارات اتحادیه مطبوعات فارس.
- ابن‌خلدون، ابوزید عبدالرحمان بن محمد، (۱۳۶۳)، **تاریخ ابن‌خلدون (العبر)**، ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ارسطو، (۱۳۵۷)، **فن شعر**، ترجمه عبدالحسین زرین‌کوب، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- اصفهانی، حمزه‌بن حسن، (۱۳۴۹)، **تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک‌الأرض والانبیاء)**، ترجمه جعفر شعار، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد، (۱۳۴۱)، **تاریخ بلعمی**، تکمله و ترجمه تاریخ طبری، به تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، ج ۱، تهران، انتشارات اداره کل نگارش و وزارت فرهنگ.
- بهار (ملک‌الشعرا)، محمدتقی (مصحح)، (۱۳۸۹)، **مُجَمَّلُ التَّوَارِيخِ وَالْقِصَصِ**، به همت محمد رضانی، تهران، اساطیر.
- بیضوی، قاضی ناصرالدین ابوسعید عبدالله بن عمر بن علی، (۱۳۸۲)، **نظام‌التواریخ**، به کوشش میرهاشم محدث، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- پیرنیا، حسن، (۱۳۱۳)، **ایران قدیم یا تاریخ مختصر ایران تا انقراض ساسانیان**، چاپ چهارم، تهران، انتشارات روشنایی.
- ثعالبی نیشابوری، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل، (۱۳۶۸)، **تاریخ ثعالبی مشهور به غُرَرِ أَخْبَارِ مَلُوكِ الْفَرَسِ وَسَيَرِهِمْ**، همراه با ترجمه مقدمه زتنبرگ و دیباچه مجتبی مینوی، پیشگفتار و ترجمه محمد فضائی، تهران، نشر نقره.
- دانش‌پژوه، محمدتقی (مصحح)، (۱۳۷۵)، **نَهَائِهِ الْأَرَبِ فِي أَخْبَارِ الْفَرَسِ وَالْعَرَبِ**، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، (۱۳۶۴)، **أَخْبَارُ الطُّوَالِ**، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی.
- زرین‌کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۱)، **تاریخ مردم ایران (۱)**؛ ایران قبل از اسلام، تهران، امیرکبیر.

- شمیسا، سیروس، (۱۳۷۹)، *سبک‌شناسی شعر*، چاپ پنجم، تهران، انتشارات فردوس.
- شوشتری (مهرین)، عباس، (۱۳۴۲)، *ایران‌نامه یا کارنامه ایرانیان در عصر ساسانیان*، تهران، مؤسسه انتشارات آسیا.
- صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۵۲) *حماسه‌سرایی در ایران*، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- طبری، محمدبن جریر، (۱۳۶۸)، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، چاپ چهارم، تهران، نشر اساطیر.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۹)، *شاهنامه: متن انتقادی از روی چاپ مسکو*، به کوشش و زیر نظر سعید حمیدیان، ج ۷، چاپ پنجم، تهران، انتشارات قطره.
- قزوینی، یحیی‌بن عبداللطیف، (۱۳۸۶)، *لبّ التواریخ*، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- کریستن‌سن، آرتور، (۱۳۸۴)، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران، انتشارات نگاه.
- مسعودی، ابوالحسن علی‌بن حسین، (۱۳۴۹)، *التنبيه والأشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مسعودی، ابوالحسن علی‌بن حسین، (۱۳۶۵)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- مصاحب، غلامحسین، (۱۳۵۶)، *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی*، فرانکلین، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- مقدسی، مطهر بن طاهر، (۱۳۷۴)، *آفرینش و تاریخ*، مقدمه، ترجمه و تعلیقات از محمدرضا شفیعی کدکنی، مجلد اول تا سوم، چاپ اول، تهران، نشر آگه.
- وردانک، پیتر، (۱۳۸۹)، *مبانی سبک‌شناسی*، ترجمه محمد غفاری، تهران، نشر نی.
- یعقوبی، ابن واضح (احمدبن ابی‌یعقوب)، (۱۳۴۲)، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمدابراهیم آیتی، ج ۱، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.